

عصر قهقرا

گفت‌وگو با یوران تربورن*



* نظریه پرداز و استاد ممتاز جامعه‌شناسی در دانشگاه کمبریج

یوران تربورن یکی از جامعه‌شناسان برجسته‌ی جهان و نویسنده‌ی آثاری مانند «مدرنیته‌ی اروپایی و فراسوی آن»، «جهان: راهنمای مبتدیان» و «کشتارگاه‌های نابرابری» است. تربورن در مقاله‌ای در سال ۲۰۱۶ برای «نیو لفت ریویو»، استدلال کرد که نوعی بدبینی غالب در مورد ایده‌ی پیشرفت تاریخی در چپ وجود دارد که او آن را اشتباه می‌داند: «در مقابل، یا شاید با احتیاط بیشتر، در کنار حال‌وهوای تیره‌وتار حاکم بر چپ، ازجمله چپ میانه‌ی محیط زیست‌گرا، می‌توان گفت که بشر امروز در اوج تاریخی امکاناتش، یعنی توانمندی و منابعش برای شکل دادن به جهان و خودش، قرار دارد.» در مصاحبه‌ای جدید، از تربورن خواستیم تا ایده‌های خود در مورد پویایی تکامل اجتماعی انسان را دوباره طرح کند و بسط دهد. — دانیل فین

ایده‌ی پیشرفت تا چه حد به خودی خود یک نوآوری تاریخی است؟

پیشرفت از زمان تولد چپ، بیش از دو قرن پیش، تعهدی در جناح چپ بوده است. این ایده پیش از مدرنیته و با جهت‌گیری کلی به سوی آینده‌ای باز پدیدار شد. تفاسیر غالب پیشامدرن از تاریخ، آن را یا به صورت چرخه‌ای می‌دیدند و یا به صورت افول از عصر طلایی گذشته. برای مسیحیان معمولی، باغ عدن وجود داشت؛ برای پژوهشگران، هنرمندان و روشنفکران، یونان و روم کلاسیک اهمیت بیشتری داشتند. ارسطو بیش از ۱۵۰۰ سال، در کنار دیگر استادان باستان در رشته‌های خاص، مانند گالِن، آناتومیست یونانی-رومی قرن دوم، به‌طور کلی مرجع بزرگ علم بود. مقیاس‌های زمانی علم در دوران پیشامدرن بسیار متفاوت بود.

«کشف» و فتح قاره‌ی آمریکا توسط اروپاییان بعد از دوران کلاسیک، به از بین رفتن احساس حقارت نسبت به دانش المپایی باستانیان کمک کرد. علاوه بر این، از دستاوردهای فنی جدید، مانند چاپ، قطب‌نمای دریایی و تلسکوپ، به‌عنوان دلایلی علیه چنین حقارتی بهره‌برداری شد.

در طول قرن هفدهم بود که علم معاصر خود را - و پیشرفت خود را - در مقایسه با دوران باستان نشان داد. فیلسوف انگلیسی، فرانسیس بیکن، منادی این تحول بود و

فیلسوف فرانسوی، رنه دکارت، مبانی فلسفی گسست از گذشته را فراهم کرد، در عین حال فیزیک ایزاک نیوتن دوران علمی جدیدی را گشود که در انجمن سلطنتی بریتانیا و آکادمی علوم فرانسه نهادینه شد. آن قرن همچنین شاهد یک قیام مدرن بزرگ در جبهه‌ی زیبایی‌شناسی علیه سرسپردگی به گذشتگان، یعنی «قضاوت باستانیان و مدرن‌ها»^۱ ادبی فرانسه بود، که در آن نویسندگان مدرن «قرن لویی کبیر» ادعای جایگاهی برابر با ادبیات باستانی داشتند. آن قرن همچنین شاهد یک خیزش بزرگ مدرن در جبهه‌ی زیبایی‌شناسی علیه تسلیم در برابر گذشتگان بود، در جریان ادبی فرانسوی «جدال میان کهنه و نو»^۲، نویسندگان مدرن «قرن لویی کبیر» ادعای جایگاهی برابر با ادبیات باستانی داشتند.

از نظر سیاسی، ظهور آینده به عنوان سرزمینی نانوخته که انسان‌ها می‌توانند آن را خلق کنند، با انقلاب فرانسه همراه شد. در آن زمان بود که مفاهیم انقلاب و اصلاحات معنای مدرن خود را به عنوان فرآیندهای تغییر اجتماعی که منجر به نوع جدیدی از جامعه می‌شود، به دست آوردند. پیش از آن، «فرماسیون» و «رفورم» به معنای احیا بودند - در پروتستانتیسم مسیحی، احیای مسیحیت پیش از پاپ.

انقلاب در آغاز به معنای «عقب‌گرد» بود و معانی متعددی یافت، نخست در حیطه‌ی نجوم، به حرکت مکرر اجرام آسمانی اشاره دارد، همانطور که در اثر نیکولا کوپرنیک در سال ۱۵۴۳ با عنوان «درباره‌ی انقلاب‌های افلاک آسمانی» آمده است. در اواسط قرن هفدهم، انقلاب شامل رخداد‌های آشوب، اعتراض یا خشونت سیاسی می‌شد و در این معنای گسترده، از این اصطلاح به عنوان برچسبی برای «انقلاب باشکوه» سال ۱۶۸۸ در انگلستان استفاده می‌شد. بعدها، محافظه‌کارانی مانند آدموند برک، در سایه‌ی سال ۱۷۸۹ [انقلاب کبیر فرانسه]، ادعا کردند که این «انقلاب» مستلزم «یک ایده‌ی جدید واحد» نبود و صرفاً «برای حفظ قوانین و آزادی‌های باستانی و بدیهی ما» انجام شد.

در اثر فکری اصلی عصر روشنگری، یعنی دانشنامه‌ی فرانسوی، جلدی که به حرف R می‌پردازد، در سال ۱۷۶۵ منتشر شد. این دانشنامه مدخل‌هایی برای معانی مختلف انقلاب داشت، از جمله مدخلی که به ساعت‌سازی اشاره داشت. خود انقلاب فرانسه معناشناسی انقلاب را تثبیت کرد. این انقلاب، همراه با کارزارهای بعدی بریتانیا برای

تغییر پارلمانی، استفاده از اصطلاح «اصلاحات» را نیز به عنوان دریچه‌ای به سوی چیزی جدید و بهتر رواج داد.

آیا می‌توانیم مفهوم تسلط^۲ را از مفاهیم سنتی مبنی بر این که بشریت از حق سلطه بر طبیعت برخوردار است، جدا کنیم؟

فکر نمی‌کنم این سؤال را باید در چارچوب حق و حقوق مطرح کرد. طبیعت، برای انسان‌های پیشامدرن، اغلب نیرویی قاهره از خشکسالی، سیل، یخبندان، فوران آتشفشان‌ها و زلزله بود، بگذریم از طاعون و سایر بیماری‌های همه‌گیر.

همچنین برداشت‌های پیشامدرن از طبیعت به‌عنوان یک کلیت جاندار حضور داشت که انسان‌ها به آن تعلق داشتند و آن را تکریم می‌کردند. با این حال، به نظر نمی‌رسد که این مفاهیم در میان دهقانان و شهرنشینان اروپایی قرون وسطی - محیطی که مدرنیته از آن توسعه یافت - چندان گسترده بوده باشد. «سلطه»ی مدرنیته بر طبیعت به‌عنوان رهایی انسان از بندگی ذیل طبیعت آغاز شد، که هسته‌ی اصلی آن به‌اصطلاح تله‌ی مالتوسی بود، که طبق آن برداشت خوب [محصول] منجر به افزایش بیش از حد جمعیت و دوره‌ی جدیدی از گرسنگی می‌شد.

درست است که شخصیتی مانند بیکن، که سیاستمداری برجسته و همچنین در کتاب خود «ارغنون نو»، پیشاهنگ فلسفی «ابزار جدید علوم» بود، می‌توانست در سال ۱۶۰۳ مقاله‌ای در مورد «زایش مردانه‌ی زمان یا بنیاد نهادن سلطه‌ی انسان بر کیهان» بنویسد و انسان‌ها را ترغیب کند که «[طبیعت] را برده‌ی خود کنند». وی این امر را به عنوان یک حق انسانی از راه ودیعه‌ی الهی استدلال می‌کرد.

با این حال، می‌توانیم انقلاب علمی قرن هفدهم را به عنوان کشف قوانین طبیعت نیز ببینیم، قوانینی که انسان می‌توانست از آنها استفاده کند اما نمی‌توانست بر آنها چیرگی یابد و آنها را تغییر دهد. این دیدگاهی بود که به علم اقتصاد قرن نوزدهم و به تکامل‌گرایی اسپنسر منتقل شد. درنزد دکارت، خیر اصلی «ثمرات زمین و تمام خوبی‌هایی که در آنجا یافت می‌شود»، که علم و اختراعات، انسان‌ها را قادر به بهره‌مندی از آنها می‌کرد، «حفظ سلامت» بود.

محدودیت‌های تکامل‌گرایی اجتماعی قرن نوزدهم چه بود؟

در اروپا و آمریکای شمالی، قرن نوزدهم، مسلماً بیش از هر دوره‌ی دیگری در تاریخ قرن‌ی از تغییر و دگرگونی‌های دوران‌ساز، چه از نظر اجتماعی و چه از نظر فناوری، بود. این قرن، عصر موتور بخار، چراغ برق، راه‌آهن، کشتی‌های بخار، تلگراف و بسیاری چیزهای دیگر بود. پایان سلطنت پادشاهان و اشراف پدیدار شد و اقتصادی جدید بر بنیادهای صنعتی و سرمایه‌داری ظهور کرد.

قطعاً پیوستگی‌ها و تغییرات ناقص زیادی وجود داشت، اما کالاهای بیشتری نسبت به گذشته تولید می‌شد، حمل‌ونقل و سفر سریع‌تر شد و مردم عادی از حقوق و آزادی‌های بیشتری داشتند. به‌طور خلاصه، جهان انسانی در حال حرکت و تکامل بود. علوم اجتماعی جدید جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی سعی کردند دریابند چه اتفاقی رخ می‌دهد و جامعه‌ی جدید در حال ظهور را مقوله‌بندی کنند.

بنابراین جای تعجب نیست که قرن نوزدهم به قرن تکامل‌گرایی تبدیل شد. پیشرفت‌های علمی جدید، چشم‌اندازهای جدیدی را به روی جمعیت‌های بزرگ گشود، زمین‌شناسی مقیاس زمانی کروی زمین را تغییر داد و چارلز داروین نشان داد که حیات در این سیاره چگونه تکامل یافته است.

با این حال، تکامل‌گرایی اجتماعی ویکتوریایی خود را در تنگنا قرار داد و به همسان سکولار شده‌ی مشیت الهی مسیحی تبدیل شد. این تکامل‌گرایی، جهان‌شمول‌گرا و مبتنی بر دیدگاهی بود که در آن همه انسان‌ها با پلکان یکسانی از تکامل اجتماعی-فرهنگی روبرو بودند، اما اکنون روی پله‌های متفاوتی ایستاده بودند. این جهان‌شمول‌گرایی به‌طور مشخص با اصطلاحات نژادپرستانه و اروپامحور (با اقتباس از مونتسکیو) به عنوان عبور از مراحل «توحش، بربریت و تمدن» بیان می‌شد.

پیشرفت و تکامل در این مدل، جبری بود و گرایش ذاتی به تغییر آهسته، تدریجی و بدون برنامه‌ریزی داشت. هرگونه تلاش سیاسی برای دستکاری این گرایش بیهوده بود. سرنوشت چنین تکاملی روشن بود: همانطور که هربرت اسپنسر بیان کرد: «بزرگترین کمال [برای انسان] و کامل‌ترین خوشبختی».

نظریه‌ی تکامل داروین در ابتدا از اقتصاددان محافظه‌کار، توماس مالتوس و دیدگاه تاریک او در مورد «تنازع بقا»ی انسان الهام گرفته شده بود. در اواخر قرن نوزدهم، داروین‌یسم در قالب داروین‌یسم اجتماعی به جامعه‌ی بشری بازگشت و تحت عنوان بقای اصلح به ایدئولوژی ثروتمندان عصر طلایی تبدیل شد.

با این حال، گرایش‌های تکاملی در پیشرفت‌های مدرن علم، پزشکی و فناوری حک شده‌اند. این گرایش‌ها فرصت‌های انسان‌ها را گسترش می‌دهند، اگرچه میزان تحقق چنین فرصت‌هایی به روابط قدرت بستگی دارد که تا حد زیادی تصادفی هستند. فکر می‌کنم چپ باید از قطع ارتباط خود با این دیدگاه در مورد جهان معاصر خودداری کند.

من همچنین متقاعد شده‌ام که یک دیدگاه تکاملی که «پویایی‌های اجتماعی تطبیقی» همسان‌سازی، موفقیت یا شکست فرضی و تقلید یا رهاسازی را در نظر می‌گیرد، می‌تواند در تحلیل سیاسی هوشیارکننده و روشنگر باشد. به نظر من، هسته‌ی اصلی تفکر انتقادی، توجه به تضادها، عدم تعادل‌ها و نابرابری‌ها در واقعیت اجتماعی (و همچنین در اظهارات مربوط به آن) است.

بشریت به عنوان یک گونه، چقدر در جهت اعمال نوعی از عاملیت

جمعی پیشرفت کرده است؟

از نظر تاریخی، عاملیت انسانی سیاره‌ای پدیده‌ای جدید است و از اواخر قرن نوزدهم آغاز شد و تلاش‌ها برای ایجاد نظامی در مقیاس کل کره‌ی زمین تا قرن بعد ادامه یافت. در سال ۱۸۹۹، شاهد اولین کنفرانس جهانی دولت‌ها، یک کنفرانس صلح در لاهه بودیم که تزار روسیه مبتکر آن بود. در سال ۱۹۰۰، پاریس میزبان اولین کنگره‌ی جهانی بزرگ محققان - در این مورد فیلسوفان - بود.

قطعاً پیشرفت‌هایی حاصل شده است. مهم‌ترین آنها، مجموعه سازمان‌های بخشی سازمان ملل متحد - سازمان بین‌المللی کار، یونیسف، یونسکو و غیره - با اهداف توسعه‌ی هزاره‌شان که در سال ۲۰۰۰ برقرار شد، و اهداف توسعه‌ی پایدار سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۵ است. کنفرانس‌های جهانی آب‌وهوا، که از سال ۱۹۷۹ آغاز شدند، تلاش‌های معتبری برای مقابله با بحران حاد تغییرات اقلیمی هستند. اگرچه قطعاً

دستاورد کافی نداشته‌اند، اما کماکان تأثیر جهانی داشته‌اند. منافع سرمایه‌داری در مقیاس جهانی توسط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول رصد و تا حدودی مدیریت می‌شود.

با این همه، باید توجه داشت که نسل‌کشی اسرائیل علیه فلسطینیان، با حمایت ایالات متحده و متحدانش، همراه با بی‌اعتنایی توهین‌آمیز و تحقیرآمیزش آن نسبت به سازمان ملل، از جمله اقدام به اعلام آنروا، آژانس امداد و کار سازمان ملل متحد برای پناهندگان فلسطینی،^۳ به‌عنوان یک سازمان تروریستی، نشان‌دهنده‌ی آغاز فروپاشی جهان سازمان ملل است. بی‌اعتنایی اسرائیل به قوانین بین‌المللی و دادگاه‌های بین‌المللی - که همه‌ی اینها با حمایت جو بایدن امکان‌پذیر شده است و دونالد ترامپ نیز آن را ادامه می‌دهد - به ظهور جهانی پرآشوب اشاره دارد که از ژئوپلیتیک امپریالیستی الگو گرفته است.

برای برخی افراد، بدیهی است که پیشرفت در زمینه‌های مختلف
مشخصه‌ی تاریخ بشر است، اما شما استدلال‌های خود را به طور خاص
متوجه کسانی کردید که این فرضیه را زیر سؤال می‌برند. برای کسانی که
در این اردوگاه دوم قرار دارند، نمونه‌های اصلی پیشرفتی که می‌توانیم در
طول چند قرن گذشته شناسایی کنیم، چیست؟

شاید بهتر باشد با مشخص کردن اینکه منظورمان از پیشرفت چیست، شروع کنیم. با الهام از کار آمارتیا سن، پیشنهاد می‌کنم که پیشرفت را به‌عنوان افزایش توانایی انسان برای عملکرد تعریف کنیم. سپس این عملکرد را باید به حوزه‌های خاصی تقسیم کرد که به نوبه‌ی خود می‌توانند حداقل در دو دسته گروه‌بندی شوند، یکی شامل دانش و فناوری اجتماعی و دیگری شامل سازمان‌دهی اجتماعی.

در مورد اول، برای جست‌وجوی پیشرفت، باید به امید به‌زندگی و سلامت، آموزش، دانش علمی، بهره‌وری، تحرک و امکان ارتباط توجه کنیم. در مورد دوم، باید بر شمول اجتماعی به معنای وسیع، که شامل برابری و همبستگی اجتماعی (یعنی ارائه کمک در شرایط نیاز) و استقلال فردی (یعنی آزادی) نیز می‌شود، تمرکز کنیم.

در حالت ایده‌آل، پیشرفت باید با در نظر گرفتن افزایش تخریب زیستگاه انسان و همچنین خود انسان‌ها سنجیده شود. برخی داده‌ها در این زمینه موجود است -

به‌عنوان مثال، مرگ‌ومیر ناشی از قتل، جنگ‌ها و فجایع طبیعی. ارزیابی برخی دیگر، مانند مقیاس تخریب محیط زیست یا اثرات کارایی بیشتر در ابزارهای تخریب، هنوز دشوار است.

کم‌تر کسی می‌تواند با این استدلال که در قرن‌های اخیر پیشرفت‌های برگشت‌ناپذیری در علم، پزشکی و فناوری رخ داده است، مخالفت کند. انقلاب صنعتی و انقلاب‌های کشاورزی که بهره‌وری و درآمد را افزایش دادند، قطعاً یکی از نمونه‌های آن هستند. تولید ناخالص داخلی سرانه‌ی جهان بین سال‌های ۱۸۲۰ تا ۲۰۰۳ ده برابر افزایش یافت. میانگین امید به زندگی انسان در بدو تولد از بیست‌وشش سال تخمینی در سال ۱۸۲۰ به هفتادوسه سال در سال ۲۰۲۰ افزایش یافته است.

در سال ۱۸۲۰، نرخ باسوادی جمعیت جهان از سن دبیرستان به بعد حدود ۱۲ درصد بود؛ تا سال ۲۰۲۰، این نرخ به ۸۷ درصد رسید. البته، نابرابری‌های منطقه‌ای بزرگی برای هر سه شاخص وجود دارد و منحنی پیشرفت در مناطق مختلف، افت‌های محلی داشته است - برای مثال، نرخ امید به زندگی در ایالات متحده و بریتانیا در طول دهه‌ی ۲۰۱۰. با این حال، هیچ کشوری در هیچ یک از این سه معیار به پایین‌تر از سطح قبل از ۱۹۵۰ خود سقوط نکرده است.

سوابق پیشرفت در سازماندهی اجتماعی ابهام بیشتری دارد، با روندهای مترقی و ارتجاعی، و تنوع بسیار بیشتر در طول زمان و مکان. بدون شک پیشرفت‌های بزرگی در زمینه‌ی آزادی انسان حاصل شده است، زیرا با پایان نظام سرواژ و برده‌داری، کار آزاد غالب شده و افراد توانایی انتخاب تحصیلات، شغل، مذهب و شریک زندگی خود را به دست آورده‌اند. همچنین به احتمال زیاد، آزادی بیشتری برای مشارکت در (یا خودداری از) سازماندهی و اقدام جمعی نسبت به مثلاً دو یا سه قرن پیش وجود دارد. با این حال، نفی مطلق آزادی انسان، از طریق حبس و قتل، مسیر روشنی از کاهش را طی نکرده است. میزان حبس در اتحاد جماهیر شوروی تحت حکومت ژوزف استالین به اوج خود یعنی ۱۴۷۰ تا ۱۷۶۰ نفر در هر ۱۰۰ هزار نفر رسید. این میزان از اواسط دهه‌ی ۱۹۵۰ تا به امروز کاهش یافته است، در حالی که همچنان در سطح بالایی باقی مانده است، به طوری که تا سال ۲۰۲۲ در روسیه پس از شوروی به ۳۲۲ نفر در هر ۱۰۰ هزار نفر می‌رسد.

نرخ زندانیان در ایالات متحده پس از جنگ داخلی، چه در شمال و چه در جنوب، به شدت افزایش یافت. سپس پس از سال ۱۹۷۰ افزایش یافت و در سال ۲۰۰۸ به اوج تاریخی خود رسید، با ۷۵۵ زندانی در هر ۱۰۰ هزار نفر، حدود نصف حداکثر نرخ شوروی. تا سال ۲۰۲۲، این رقم به ۵۴۱ نفر کاهش یافت.

علی‌رغم کاهش جمعیت زندانیان روسیه و ایالات متحده، جمعیت زندانیان جهان در دهه‌ی بین ۲۰۱۲ تا ۲۰۲۲ روند صعودی اندکی را نشان می‌دهد. جمعیت فعلی زندانیان جهان حدود ۱۱.۵ میلیون نفر است. در حالی که رشد آن در طول قرن بیستم در اتحاد جماهیر شوروی، ایالات متحده و بسیاری از کشورهای دیگر نشان‌دهنده‌ی به قهقرا رفتن آزادی بشر بود، شمار قربانیان این روند کمتر از شمار ذی‌نفعان آزادی بیشتر در سایر زمینه‌ها بودند.

آن‌طور که فیلسوفان عصر روشنگری و تکامل‌گرایان قرن نوزدهم تصور می‌کردند، با گسترش تجارت و صنعت، خشونت مرگبار کاهش نیافته است. جنگ جهانی دوم مرگبارترین جنگ در تاریخ بشر بود که در مجموع ۷۰ تا ۸۵ میلیون کشته، شامل تلفات غیرمستقیم ناشی از بیماری و قحطی، برجای گذاشت. بیش از نیمی از قربانیان اهل شوروی یا چین بودند.

شدت سرکوب دولتی توسط رژیم‌های اقتدارگرا در قرن بیستم به سطوح بی‌سابقه‌ای رسید، در حالی که تلاش‌های پس از جنگ برای جلوگیری از قتل‌عام‌های جدید تا حد زیادی بی‌فایده بوده است. کنوانسیون‌های مربوط به نسل‌کشی، جنایات جنگی و جنایات علیه بشریت در برابر رویه‌های استعماری پس از جنگ فرانسه، بریتانیا و ایالات متحده، از الجزایر و ماداگاسکار گرفته تا کنیا و ویتنام، یا در برابر نسل‌کشی مداوم فلسطینیان توسط اسرائیل، ناتوان بودند.

پایان جنگ سرد هیچ منفعتی ناشی از صلح به بار نیاورده است. جنگ‌هایی که ایالات متحده پس از یازده سپتامبر به راه انداخت، بیش از ۹۰۰ هزار نفر را به طور مستقیم کشته و به قیمت جان ۱۵ هزار آمریکایی تمام شده است. مرگ‌ومیر غیرمستقیم ناشی از ویرانی و بیماری نزدیک به چهار میلیون نفر بوده است. شکنجه و قحطی ساخته‌ی دست بشر هنوز در قرن بیست و یکم با ما هستند، همانطور که عراق، فلسطین، سودان، اتیوپی و موارد دیگر نشان می‌دهند.

آیا می‌توانیم کشتن برخی را با زندگی طولانی‌تر و بهتر برخی دیگر مقایسه کنیم؟ این یک پرسش اخلاقی است که پاسخ آسانی برای آن وجود ندارد و بعید است که در مورد آن اجماع وجود داشته باشد. وانمود نمی‌کنم که از نحوه‌ی پاسخ صحیح به آن مطمئن هستم. اجازه دهید فقط یک استدلال جمعیت‌شناختی را اضافه کنم تا در کنار داستان‌های ترسناک معروف بررسی کنیم.

با وجود خسارات عظیم جنگی، جمعیت شوروی و چین بین سال‌های ۱۹۱۳ تا ۱۹۵۰ به ترتیب ۰.۳۸ و ۰.۶۱ درصد در سال افزایش یافت (در هند استعماری، رشد جمعیت در همین دوره ۰.۴۵ درصد در سال بود). در سال ۱۹۵۰، جهان ۲.۵ میلیارد نفر جمعیت داشت و آن گروه از متولدین می‌توانستند به طور متوسط چهارده سال بیشتر از گروه سنی سال ۱۹۱۳، زندگی مرفه‌تر را تجربه کنند.

شمول اجتماعی گسترش یافته است - با برچیدن نژادپرستی آشکار و نهادینه شده، با استعمارزدایی، با مشروعیت‌زدایی و تضعیف موانع طبقاتی، و با اعطای حقوق مدنی به زنان و مردم بومی. با این حال، از جنبه‌ی منفی، محرومیت اجتماعی به شکل نابرابری اقتصادی در مقیاس جهانی از سال ۱۸۲۰ افزایش یافت تا این که در سال ۱۹۱۰ به اوج خود رسید و پس از آن تا حدود سال ۱۹۵۰ به یک سطح ثابت رسید.

پس از آن، تا حدود سال ۱۹۸۰ کاهش یافت، قبل از این که تا سال ۲۰۰۷ به همان سطح سال ۱۹۱۰ افزایش یابد و سرانجام در سال ۲۰۲۰ به سطح دهه‌ی ۱۸۹۰ برسد. به عبارت دیگر، هیچ پیشرفت پایداری در شمول اقتصادی برای نیمه‌ی پایینی بشریت در فرصت‌های ناشی از گسترش بهره‌وری انسانی در طول قرن بیستم و ربع اول قرن بیست‌ویکم وجود نداشته است.

تربیده‌ها در مورد پیشرفت بشر قابل درک است. با این حال، یکی از ویژگی‌های بارز (و نقطه‌ی قوت) یک فرماسیون مارکسیستی، آمادگی برای دیدن و تشخیص ماهیت متناقض توسعه‌ی اجتماعی است. بله، در برخی زمینه‌ها پیشرفت‌هایی وجود داشته است. بله، در برخی دیگر پسرفت‌هایی نیز وجود داشته است. گاهی اوقات ممکن است خطر کنیم و تعادل بین این دو را بسنجیم. اما فکر می‌کنم باید بپذیریم که گاهی اوقات با ابزارهای مقایسه‌ناپذیری سروکار داریم.

در چارچوب زمانی متأخر - تقریباً از اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ تا به امروز - قابل توجه‌ترین روندها از نظر توسعه‌ی انسانی در سراسر جهان چه بوده است؟

اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ از چندین جنبه یک گسست منفی در روند را رقم زد. در سطح جهانی، این آغاز یک رکود اقتصادی پایدار بود. دهه‌ی ۱۹۶۰ دهه‌ای با بالاترین نرخ رشد اقتصادی جهان در تاریخ بشر بود؛ پس از آن، این نرخ همچنان پایین‌تر از این نقطه‌ی اوج باقی مانده است. امید به زندگی انسان نیز در دهه‌ی ۱۹۶۰ بیشترین افزایش را ثبت کرد، پیش از آن که در اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ کاهش یابد.

از سال ۱۹۸۹ تا ۲۰۰۴، افزایش امید به زندگی با وجود این که در سطح جهانی در سطح مثبتی باقی ماند، افت شدیدی کرد. این امر در درجه‌ی اول ناشی از کوتاه شدن مطلق عمر انسان در دو منطقه‌ی فاجعه‌زده بود: جنوب آفریقا، تحت تأثیر اپیدمی ایدز که به‌درستی مدیریت نشده بود، و اتحاد جماهیر شوروی سابق، تحت تأثیر احیای سرمایه‌داری. اندکی کوتاه شدن مطلق عمر در این قرن، در بریتانیا و ایالات متحده رخ داده است.

در کشورهای ثروتمند، روند برابری درآمد از سال ۱۹۴۵ به بعد، متوقف شد و در بسیاری از کشورها (به‌ویژه ایالات متحده) این روند معکوس شد. برابری پس‌استعماری در کشورهایی مانند هند و اندونزی نیز معکوس شد. پس از سال ۱۹۷۰، میزان عدم آزادی در ایالات متحده به‌طور قابل توجهی افزایش یافت، به طوری که میزان زندانیان تا سال ۲۰۰۹ بیش از ۷۰۰ درصد افزایش یافت.

با این حال، به قهقرا رفتن تنها داستان این دوره نیست. انتشار (نا برابر) جهانی رایانه‌های شخصی، تلفن‌های هوشمند و اینترنت به معنای پیشرفت برای توده‌های مردم بود. بهره‌وری و رشد درآمد چشمگیری در چین و هند و مراحل از توسعه اقتصادی غیرمعمول در تمام مناطق جنوب جهانی وجود داشت.

کاهش بی‌سابقه‌ای در فقر مطلق حاد رخ داده است، از حدود ۴۹ درصد از جمعیت جهان در سال ۱۹۷۵ به ۸ درصد در سال ۲۰۲۰، و نرخ کاهش متوسط سالانه از ۰.۵ درصد بین سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۹۰ به ۱ درصد بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۲۰ دو برابر شده است. جایگاه زنان تقویت شده، به رسمیت شناختن جمعیت‌های بومی بیشتر شده

و آپارتاید در آفریقای جنوبی برچیده شده است. برابری جنسی در بخش‌های بزرگی از جهان پذیرفته شده است.

در طول جنگ سرد، بسیاری از مردم در سایه‌ی جنگ هسته‌ای به عنوان یک تهدید بسیار واقعی، خوش‌بینی نسبت به آینده را دشوار می‌دانستند. در دوران اخیر، بحران آب‌وهوا تأثیر مشابهی داشته است. مشکلات زیست‌محیطی چه پیامدهایی بر نحوه تفکر ما در مورد پیشرفت دارند؟

اذعان به این‌که در تاریخ بشر پیشرفت‌هایی حاصل شده است، لزوماً به معنای خوش‌بینی نسبت به آینده نیست. حداکثر، ممکن است مستلزم این شناخت باشد که بشریت ثابت کرده است که قادر به یادگیری و توسعه، به ویژه در حوزه‌های علم و فناوری است و بنابراین ممکن است در آینده قادر به یافتن راه‌حل‌های غیرفاجعه‌بار باشد.

احساسات خوش‌بینی و بدبینی مربوط به آینده‌های ذهنی و خیالی هستند؛ به همین دلیل شکننده و اغلب بی‌ثبات هستند. با این حال، این آینده‌های خیالی به‌وضوح نقش مهمی در جوامع مدرن ایفا می‌کنند. آنها همچنین ریشه در نگرش‌ها نسبت به ریسک‌پذیری و ریسک‌گریزی دارند (و همچنین از نظر فرهنگی با آنها همبستگی دارند). یک تقسیم‌بندی فرهنگی کمتر مورد توجه قرار گرفته در بین مردم، بین ریسک‌پذیران و محتاطان، وجود دارد. فرهنگ‌های مراقبت - مراقبت از دیگران - نسبت به فرهنگ‌های فردگرایی، سرمایه‌داری و قمار که با ریسک‌پذیری هدایت می‌شوند، هوشیارتر هستند.

ریسک‌پذیری خوش‌بینانه، محور پویایی سرمایه‌داری است و «بیانی‌هی خوش‌بینی نسبت به فناوری»^۴ نوشته‌ی مارک اندریسن، سرمایه‌گذار برجسته آمریکایی، تجسم جالبی از آن است. برخی از ادعاهای اندریسن و نحوه‌ی مقایسه‌ی آنها با واقعیت را در نظر بگیرید.

«ما معتقدیم که هیچ مشکل مادی وجود ندارد... که با ارتقای فناوری قابل حل نباشد. ما مشکل گرسنگی داشتیم، بنابراین انقلاب سبز را اختراع کردیم.» شصت سال پس از انقلاب سبز، طبق گزارش سازمان بهداشت جهانی، حدود ۷۳۳ میلیون نفر در

سال ۲۰۲۳ گرسنه و دچار سوءتغذیه بودند - که از سال ۲۰۱۹، این جمعیت ۱۵۲ میلیون نفر افزایش یافته است.

«ما مشکل تاریکی داشتیم، بنابراین روشنایی از طریق برق را اختراع کردیم.» تقریباً نیمی از آفریقایی‌های جنوب صحرای آفریقا - ۶۰۰ میلیون نفر - بدون برق زندگی می‌کنند. «ما مشکل سرما داشتیم، بنابراین گرمایش داخلی را اختراع کردیم.» هنوز هم الگوی افزایش مرگ‌ومیر در زمستان‌ها در بریتانیا وجود دارد. «ما مشکل انزوا داشتیم، بنابراین اینترنت را اختراع کردیم.» انزوای اجتماعی همچنان یک وضعیت ناتوان‌کننده‌ی انسانی است.

«ما مشکل بیماری‌های همه‌گیر داشتیم، بنابراین واکسن را اختراع کردیم.» مشخص شده است که مرگ‌ومیر بیش از حد در نتیجه‌ی کووید-۱۹ با نسبت افراد فقیر، سطح تولید ناخالص داخلی سرانه و نرخ نابرابری درآمدی همبستگی قدرتمند دارد. «ما مشکل فقر داریم، بنابراین فناوری را برای ایجاد فراوانی اختراع می‌کنیم.» فراوانی وضعیت اکثریت انسان‌ها نیست. به طور خلاصه، این نوع خوش‌بینی فقط بر فناوری به‌عنوان یک چیز متمرکز است و به‌هیچ‌وجه بر ارزش آن به‌عنوان یک منبع و کردار اجتماعی متمرکز ندارد.

دومین جنبه‌ی قابل توجه این بیانیه، زبان تهاجمی آن است. «خوش‌بینان به فناوری معتقدند که جوامع، مانند کوسه‌ها، رشد می‌کنند یا می‌میرند... ما به جاه‌طلبی، سلطه‌جویی، پشتکار، بی‌رحمی - قدرت - اعتقاد داریم.» آندرسن حتی از بیانیه‌ی فوتوریستی فیلیپو توماسو مارینتی، فاشیست ایتالیایی، نقل قول می‌کند: «زیبایی فقط در مبارزه وجود دارد. هیچ شاهکاری وجود ندارد که ماهیت تهاجمی نداشته باشد.» فریدریش نیچه یکی دیگر از «قدیس‌های حامی» اوست و «تبدیل شدن به ابرمرد فناوری» رؤیای بزرگ اوست.

فناوری‌گرایی غیراجتماعی و پرخاشگری فاشیستی، تضادهای قابل‌توجهی با فرهنگ‌های مراقبت‌خواهانه‌ی انصاف، برابری و عدالت اجتماعی، و همچنین همدلی، نگرانی و کمک‌رسانی دارند.

به عنوان بخشی از یک فرهنگ مراقبت‌گرایانه، یک حس مسئولیت‌پذیری علمی-نخبگان، وجود دارد که دامنه‌ی آن از دانشمندان اتمی دغدغه‌مند دهه‌ی ۱۹۵۰ تا

دانشمندان اقلیمی دهه‌های پیرامون هزاره و تا جفری هینتون، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل فیزیک ۲۰۲۴، به همراه دیگر دانشمندان خط مقدم را که در مورد خطرات هوش مصنوعی مولد به ما هشدار می‌دهند، دربر می‌گیرد. من فکر نمی‌کنم این خط آگاهی از ریسک علمی را باید بدبینی توصیف کرد. همچنین این نشان‌دهنده‌ی زیر سؤال بردن یا انکار پیشرفت بشر نیست. اساساً، این شکلی از ارزیابی جدی ریسک توسط بهترین دانشمندان این حوزه است.

سه ارزیابی ریسک علمی یادشده، پیامدهای متفاوتی برای مسئله‌ی پیشرفت دارند. دانشمندان اتمی بیم آن را داشتند که سیاستمداران و ژنرال‌ها، از روی حماقت یا بی‌فکری، از ابزارهایی برای نابودی بشریت استفاده کنند که خود یا همکارانشان تولید کرده بودند. به عبارت دیگر، دانشمندان به یک مورد افراطی از احتمالات غیرقابل پیش‌بینی تاریخ بشر اشاره کردند که همیشه پیشرفت بشر را محدود کرده است. توازن قدرت دوگانه بین ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی قادر به مدیریت ریسک بود، اما فقط تا اندازه‌ای، همان‌طور که بحران موشکی کوبا به ما نشان داد.

خطرات تغییرات اقلیمی و احتمالاً هوش مصنوعی (AI) برای ایده‌ی پیشرفت چالش‌برانگیزتر هستند. پیشرفت عظیم اقتصادی بشریت ممکن است بیهوده از آب درآید و بقای انسان را تضعیف کند. خطرات آینده‌ی هوش مصنوعی هنوز مبهم و نامشخص است، اما ممکن است استقلال انسان را از بین ببرد و به این ترتیب به معنای پایان پیشرفت به عنوان تسلط انسان باشد.

تاکنون به نظر من، فرضیه‌ی آخرالزمانی پیامد تغییرات اقلیمی، پایه و اساس تجربی چندانی نداشته است. نشان داده شده است که می‌توان انتشار گازهای گلخانه‌ای را کاهش داد و منابع انرژی تجدیدپذیر را توسعه داد. فناوری‌های جدید پایداری نیز درحال توسعه هستند: به عنوان مثال، جذب کربن یا روش‌های تولید فولاد و سیمان بدون سوخت‌های فسیلی.

خودروهای برقی، پنل‌های خورشیدی و پارک‌های بادی همین حالا هم به طور انبوه وجود دارند و نمونه‌های اولیه‌ی پیش از تجاری‌سازی فناوری‌های جدید نیز موجود است. بحران آب‌وهوا در درجه اول یک بحران سیاسی است تا یک بحران پیشرفت. این بحران مربوط به فقدان (تاکنون) نیروهای سیاسی جهانی است که مایل، قادر و به

اندازه‌ی کافی قوی باشند تا ابزارهای موجود یا در حال توسعه برای حل آن را به کار گیرند.

به نظر می‌رسد همه‌گیری کووید-۱۹ به خوبی نکته‌ی شما را در مورد ماهیت دیالکتیکی و متناقض تکامل اجتماعی نشان می‌دهد. از یک طرف، ما پیشرفت خارق‌العاده‌ای در علم پزشکی داریم که امکان توسعه‌ی واکسن‌ها را در چنین مدت کوتاهی فراهم کرده است؛ از طرف دیگر، نابرابری‌ها و عدم عقلانیت‌های اجتماعی مانع از آن شده که این واکسن‌ها در دسترس همه‌ی کسانی باشد که به آنها نیاز داشتند. به نظر شما کدام یک از این گرایش‌ها در میان مدت یا بلندمدت احتمال بیشتری برای غلبه دارند؟

این بیماری همه‌گیر به یک تجربه‌ی اجتماعی بسیار پیچیده تبدیل شد، از وحشت سیاسی، بی‌کفایتی و رشوه‌خواری گرفته تا لحظاتی از عزم و تدبیر شگفت‌انگیز، که در ایالات متحده در زمان صلح غیرمعمول است. توسعه‌ی هوش مصنوعی قطعاً تولید واکسن را سرعت خواهد بخشید. در عین حال، اجماع گسترده‌ای وجود دارد که هوش مصنوعی به‌طور کلی، تحت کنترل فعلی سرمایه، احتمالاً سطوح نابرابری را که از قبل بالا بوده است، افزایش می‌دهد.

ما در حال حاضر در دوره‌ای از قهقرای اجتماعی گسترده قرار داریم، وحشیانه‌تر و خشونت‌آمیزتر از آنچه که از سال ۱۹۸۰ آغاز شد. خشونت و جنگ‌ها هم ناشی از جایگزینی ژئوپلیتیک امپریالیستی به جای جهانی‌سازی سرمایه‌داری و هم از درگیری‌هایی که ریشه در فقر و ناامیدی یا فروپاشی اجتماعی دارند، ناشی می‌شوند. پیروزی ترامپسم بدترین اشکال اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری را آزاد می‌کند.

این‌ها دوران تاریکی هستند، و به احتمال زیاد تاریک‌تر هم خواهند شد. با این حال، زمانه در حال تغییر است - دیر یا زود - و من هیچ دلیلی نمی‌بینم که باور کنم توانایی انسان برای پیشرفت از بین خواهد رفت.

منبع:

Göran Therborn, The Age of Regression, Jacobin, Issue 57, Spring 2025

¹ French Quérelle des Anciens et des Modernes

² mastery

³ UNRWA (United Nations Relief and Works Agency for Palestine Refugees in the Near East)

⁴ The Techno-Optimist Manifesto